

چقدر خوب است که اینجا هستی! خوشحالم که آمادی و خوشحالم که می توانیم این روز را با هم جشن بگیریم. خوشحالم که هوای

خوبی داریم. و من مشتاقانه به خاطر این روزهای خاصی که در این هفته توانستیم با هم تجربه کنیم خوشحالم. من به ویژه برای کارمندان بسیاری که توانستند در این هفته به ما کمک کنند خوشحالم. امسال نمی توان کارمندان ما را نادیده گرفت زیرا همه آنها تی شرت خاصی به تن دارند. از همه کارمندان خواهش می کنم بلند شوند.... روی تی شرت هایشان چه نوشته شده است؟ بخوان! نوشته شده است: "ما اینجا هستیم!" و سپس چیز دیگری در زیر آن نوشته شده است: "برای تو!" آن جمله مانند یک وعده است. با این کار، هر کارمندی می خواهد بگوید: من می خواهم صد در صد کنار تو باشم. تو مهم هستی! تو در اهمیت هستی! و تو سزاوار توجه ویژه هستی! راستش، این یک وعده بسیار بزرگ است! و شاید یکی یا دیگری فکر کند: اما توجه مطلق به یک فرد غیرممکن است. یا شاید فکر کنی: بله، کلیسا معمولاً همیشه تبلیغ می کند اما وعده اش تو خالی است چون هیچ کاری انجام نمی دهد. یا درست مثل برخی از

سیاستمداران که وقتی چیزی برای پنهان کردن دارند، مغرورانه به خود می بالند. نه، وقتی می گویم "ما اینجا هستیم... و برای تو اینجا هستیم!" برعکس آن درست است. ما می دانیم که انسانی هستیم و می دانیم که نمی توانیم همیشه در کنار همه باشیم. بله، گاهی اوقات ما به طرز دردناکی آگاه هستیم که اشتباه می کنیم و همه چیز آنطور نیست که باید باشد. و با این حال با قاطعیت و بدون قید و شرط می گویم. "ما اینجا هستیم و برای تو اینجا هستیم!" وقتی آن جمله را می گویم، می دانیم که تنها نیستیم، بلکه کسی در ما و با ما هست که در واقع تنها می تواند برای همیشه کمک کند. و او فقط برای همیشه نیست بلکه تک تک ما را می شناسد. و آن کسی، که هر یک از ما را می شناسد، هر یک از ما را شخصاً ساخته است. و او هر یک از ما را می خواهد. و او ما را دوست دارد: همانطور که هستیم. با بینی کج. و با تمام خصلت هایمان. و او است که می گوید: من اینجا هستم و در کنار تو هستم! من در مورد کسی صحبت می کنم که می توانیم اینجا روبروی کلیسا ببینیم. عیسی! اوست که همیشه آنجا بوده و هست. و در واقع اوست که می گوید: من برای تو اینجا هستم! این عیسی را دیگر نمی توان با چشم دید و با دست لمس کرد. او از چشم ما پنهان است. و با این حال او اینجا است. و می تواند خود را برای هر یک از ما آشکار کند. هنگامی که این اتفاق می افتد، تو بزرگترین هدیه و گنج را پیدا کرده ای. عیسی می خواهد امروز داستانی در این مورد برای ما تعریف کند. این داستان می خواهد به ما بگوید که عیسی گنج بزرگی برای ماست. و او ادامه می دهد که تو در واقع می توانی عیسی را در جایی که انتظارش را نداری پیدا کنی. داستان عیسی به این صورت است.

مئی □□، □□، پادشاهی آسمان همچون گنجی است پنهان در دل زمین که شخصی آن را می یابد، سپس دوباره پنهانش می کند و از شادمانی می رود و آنچه دارد، می فروشد و آن زمین را می خرد.

در آن داستان کشاورز شخم می زند. حالا باید بدانی که شخم زدن در آن زمان با تراکتور و گاواهن های بزرگ انجام نمی شد. نه خیلی سخت تر بود. فقط یک گاو برای کشیدن گاواهن وجود داشت. پس کشاورز مجبور بود گاواهن را محکم در زمین فرو کند و هنگامی که گاو آن را می کشید، زمین سخت و خشک اسرائیلی کنده می شد. گاهی پیش می آمد که سنگ های سخت زیر زمین پنهان بود. این یک مشکل بزرگ برای کشاورز بود. زیرا پس از آن همه چیز متوقف می شد. او مجبور بود گاو را متوقف کند و با دست و بیل مانع را از سر راهش بر دارد. و این دقیقاً همان چیزی است که در داستان عیسی برای کشاورز اتفاق افتاد. داشت شخم می زد. و بعد صدایی بلند شد و همه چیز متوقف شد. بیشتر از این پیش نرفت. می توانم تصور کنم که کشاورز اسرائیلی فحش داد. همچنین او مجبور شد همه چیز را همان طور که هست رها کند. مجبور بود گاو را رها کند و با دست و تلاش خودش این مانع را برطرف کند. ... سپس آن کار را انجام داد. و درست همانجا، در حالی که کشاورز اسرائیلی آنجا ایستاده بود و زیر نور خورشید فحش می داد، بزرگترین معجزه ای که می توانست اتفاق بیفتد رخ داد. زیرا آنچه زیر زمین پنهان شده بود، سنگ نبود... هیچ مانع بزرگ دیگری نیز وجود نداشت، اما یک گنج واقعاً بزرگ با پول بسیار! تصور می کنم آن مرد آنجا با دستی لرزان سکه ها را از زمین بیرون کشید و تصور می کنم چگونه طلا زیر آفتاب می درخشید. کشاورز حالا می دانست از این به بعد زندگی او تغییر خواهد کرد. زندگی او اساس دیگری پیدا کرد. هیچ چیز مثل قبل نخواهد بود! زندگی و سرنوشت او به طور اساسی برای بهتر شدن تغییر کرده بود. و اینطور داستان عیسی، که تصویر او را در بالا می بینیم، به پایان رسید. و او خلاصه کرد و گفت: وقتی با او آشنا می شویم دقیقاً اینگونه است. وقتی خدا را بشناسیم همینطور است. خب، وقتی خدا را بشناسیم چه چیزی رخ می دهد؟ اول هیچی! در ابتدا چیزی از خدا نمی بینیم. مانند کشاورز اسرائیلی، شخص در زندگی روزمره غرق است و مطلقاً نمی داند چه چیزی زیر زمین پنهان شده است. در مورد کلیسا هم همینطور است. افرادی که دور هم می نشینند و بخشی از کلیسا هستند، افراد عادی هستند. واقعا چیز خاصی در مورد آنها وجود ندارد. همچنین کسانی که چنین تی شرت ها بی پوشیده اند و می گویند "ما اینجا هستیم... ما برای تو اینجا هستیم" افراد عادی با تمام مشکلات عادی هستند که همه افراد دیگر دارند. بله، حتی ممکن است که ما به عنوان یک کلیسا و ما به عنوان مسیحی یک سنگ مانع باشیم. همانطور که سنگ کشاورز اسرائیلی را در زیر آفتاب داغ آزار داد. «اوه نه، چه درد سر بزرگی! حتی ممکن است کلیسا تو را آزار دهد! یا وقتی کسی می خواهد چیزی در مورد خدا به تو بگوید عصبانی شوی. اگر چنین است، پس این نشانه خوبی است. در مورد



داستان عیسی نگاه کن! زمانی که کشاورز برای اولین بار رو به روی گنج طلا ایستاد، نمی دانست آن چیست. بله، او واقعاً اذیت شده بود. «وای نه! یک مانع! یک دردسر واقعی! باید توقف کنم! نمیتونم مثل قبل ادامه بدم!» و تا زمانی که به تدریج زمین را کنار زد و صندوق بزرگ طلا را کشف کرد، همه چیز تغییر کرد. وقتی ما عیسی را می شناسیم اینگونه است. در ابتدا او مانند یک مانع است! چیزی آزردهنده! با این حال آنچه که برای ما آزردهنده است یکبار به مهم ترین گنجی که یک نفر می تواند داشته باشد تغییر می کند. در این داستان چنین است. کشاورز که در ابتدا فقط به سنگ زیر زمین فحش می داد، حالا می داند چه دارد. سنگ مانع نیست بلکه بزرگترین گنجی است که می تواند داشته باشد. و وقتی چنین گنجی را کشف می کنی چه می کنی؟ مطمئناً، همه چیز را روی گنج شرط می بندی! کشاورز در داستان این کار را انجام داد. او همه چیز را فروخت و چیزی جز این تکه زمین نمی خواست. چون حالا ارزش زمین را می دانست. می توانم تصور کنم که همسایه ها چگونه او را سرزنش می کردند. چه احمقی. دارایی اش را برای یک تکه زمین خشک هدر داد! بله، اما آنها نمی دانستند چه چیزی زیر زمین پنهان شده است. از گنج خبر نداشتند! و بنابراین عیسی می گوید که با او همینگونه است. و در مورد کلیسا نیز چنین است. هر کسی که به طور ناگهانی و غیرمنتظره عیسی را کشف کند می داند که او چقدر مهم است. او همچنین می داند که زندگی اکنون متفاوت خواهد بود. چه چیزی کشاورز را وادار کرد که همه چیز را بفروشد و فقط همین یک قطعه زمین را بخواهد؟ اینکه با خبر بود ارزش زمین چقدر است. پس ارزش عیسی چیست؟ چه چیزی عیسی را اینقدر مهم می کند؟ بحث پول نیست! برنده شدن در لاتاری نیست. اما این در مورد چیزی بسیار مهمتر است. این در مورد مهمترین گنج دنیا است. این در مورد من و توست که بتوانیم کشف کنیم: "من لایق عشق هستم!" و یک داستان واقعی ذکر کنم: زنی که کودکی سختی پشت سر گذاشته بود، امروز می گوید: او دختر سختی بود و در نتیجه کم طرفدارترین دختر مدرسه بود. هیچ کس نمی توانست با او کنار بیاید. نه معلم، نه همکلاسی ها، نه پدر و مادر... و او چنین گزارش می دهد: «هیچکس به دنیا نمی آید که عشق را نخواهد. همه می خواهند دوست داشته شوند. من هم به عنوان یک دختر سخت می خواستم که دوست داشته شوم. من فقط در تمام مدت فکر می کردم که نمی توانم دوست داشته شوم. فکر می کردم آنقدر خوب نیستم که بتوانم دوست داشته شوم. و سپس موارد زیر اتفاق افتاد. یکی از معلمانم بارها و بارها از طریق گفتار و عمل به من نشان داد که من را دوست دارد. و من در تمام مدت فکر می کردم: کی قرار است عصبانی شود؟ کی مثل بقیه مرا سرزنش می کند و از من متنفر می شود؟ و من تمام مدت منتظر بودم تا این اتفاق بیفتد. تا اینکه بالاخره به این نتیجه رسیدم که او واقعاً من را دوست دارد.» این زن از خودش می گوید: تجربه دوست داشته شدن مهم ترین تجربه زندگی من بود. این که عشق ممکن است و تجربه ای که می توانم دوست داشته شوم، کل زندگی من را تغییر داد. بنابراین می توان گفت که برای او گنج، عشق بود. و او می دانست که این عشق آنقدر با ارزش است که فروش همه چیز برای دریافت آن لازم باشد. و این دقیقاً همان چیزی است که عیسی به ما می دهد. در نهایت سوال را مطرح می کنم. چه چیزی باعث شد که کشاورز اینقدر متقاعد شود که این قطعه زمین در اسرائیل ارزشمند است. فقط اینکه عیسی مرا دوست دارد. عیسی مرا می خواهد! و از طریق عیسی حتی خدا نیز می تواند مرا دوست داشته باشد. این از همه ی پول های دنیا مهم تر است. و به همین دلیل است که عیسی بسیار مهم و ارزشمند است. او نه فقط برای مدتی بلکه برای همیشه عاشق ما است. او نه تنها زمانی آمد که ما افراد خوش رفتار یا خوبی بودیم، بلکه همینطور زمانی که ما پر از گناه بودیم، او ما را دوست داشت. و به همین دلیل ارزش دارد که همه چیز را رها کنیم و از این عیسی پیروی کنیم. آمین